

پیر سیاست*

غلامحسین یوسفی

هیچ پادشاهی و خداوند فرمانی را از داشتن و دانستن این فن (سیاست‌نامه) چاره نیست.

محمد مغربی

در روزگار ما، در میان مردان سیاست، غالباً از ژنرال شارل دوگل رئیس جمهور سالخورده فرانسه به عنوان سربازی پیر و یکی از سیاست‌پردازان مجرب و بصیر نام می‌برند. بخصوص که وی توانسته است بارها از معرکه‌های دشوار پیروز بیرون آید. وقایع هشتم ماه مه ۱۹۶۸ و اعتصاب چند میلیون نفری - که در آن کشور روی داد و کار به تجدید انتخابات کشید و باز دوگل برقرار ماند - نام او را بیشتر بر سر زبانها انداخت. در میان مطبوعات فارسی نیز ماهنامه «نگین» تصویری از دوگل بر پشت جلد خود چاپ کرد که در تلاش بود قایمی را از میان امواج خروشان به سلامت به ساحل رساند، و با الهام از کتاب معروف ارنست همینگوی زیر تصویر نوشته شده بود: «پیر مرد و دریا».^(۱)

در ایامی که در مطبوعات و خبرگزاری‌های دنیا همه‌جا سخن از فرانسه و دوگل بود حتی برخی از صاحب‌نظران جوش و خروش فرانسویان را در تلاش

*. مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال چهارم، شماره ۱ و ۲، صص ۱۵ تا ۵۸.

اخیر با انقلابات بزرگ و پیشین آن کشور مقایسه می‌کردند، به مناسبتی کتاب *سیاست‌نامه* اثر معروف خواجه نظام‌الملک طوسی را از نظر می‌گذراندم و در شیوهٔ ملک‌داری این «پیر سیاست» – که روزگاری دراز با اقتدار وزارت و حکومت کرده است – می‌اندیشیدم. این یادداشتها حاصل تأملی است در این کتاب و یادی است از سیاست‌شناسی معروف که او نیز در دنیای عصر خود به قدرت و مملکت‌داری بلندآوازه بود.

*

زندگی خواجه نظام‌الملک از لحاظ تجاربی که در کشورداری حاصل کرده و بخصوص از نظر طول مدت وزارت و وسعت حوزهٔ حکومت بسیار مشخص و کم‌نظیر است. کافی است گفته شود که وی مدت سی سال وزیر مقتدر پارس‌سلطان و ملک‌شاه سلجوقی بود از ۴۵۵ تا ۴۸۵ هجری^(۲). و «قلمرو حکومت ایران را چنان وسیع کرد که در کلیهٔ این هزار و سیصد سالهٔ تاریخ اسلام نظیر آن در ایران دیده نشده است و در تمام نواحی و ممالک کاشغر و اوزگند و ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان و سیستان و کرمان و فارس و عراق عجم و عراق عرب و مازندران و آذربایجان و ارمنستان و حرّان و گرجستان و شام و بیت‌المقدس و انطاکیه جایی نبود که در انجام دادن امر او اندک تأخیری روا دارند. دو سلطان مذکور – که بزرگترین سلاطین سلجوقی بودند – آراء و تصرفات او را اطاعت می‌نمودند... و غالباً خلفای عباسی از ارادهٔ او سر نمی‌پیچیدند. شاهان روم و غزنه در سایهٔ حمایت او می‌زیستند. سلطان عرب در رکاب او پیاده رفت و سمّ اسب او را بوسید. ملوک اطراف نامه‌های او را بر سر و چشم می‌گذاشتند و پوشیدن خلعت او را تشریف می‌دانستند»^(۳).

خواجه هفتاد و هفت سال عمر کرد و از وقتی که در جوانی دبیری ابوعلی ابن شاذان حکمران بلخ را عهده‌دار بود و بعد دبیر الپارسلان شد تا پایان زندگی، یعنی قسمت عمده عمرش، در کار سیاست گذشت. آن هم به صورتی که در وزارت جمیع کارها را زیر نظر داشت و همه‌کاره بود چندان که همه شهرت و پیشرفت دولت ترکان سلجوقی را از برکت کاردانی او شمرده‌اند هم در آن روزگار^(۴) و هم پس از او^(۵).

نظام‌الملک از مرتبه‌ای ساده به این عظمت مقام رسیده بود. به قول خود او وقتی در جوانی بغیر از سه دینار نداشت و چهار دینار دیگر وام کرد تا توانست اسبی به هفت دینار بخرد و بعدها در ایام وزارت وقتی خبر آوردند پانصد اسب عربی او در آب غرق شده‌اند از این زیان اخم به ابرو نیاورد^(۶). در شرح حال او داستانی آورده‌اند که حتی در ابتدای خدمت در دستگاه الپارسلان و پیش از احراز مقام وزارت وقتی قرار شد در سفری همراه موکب سلطان برود «خواجه دستگاهی چنان نداشت که در آن سفر با ترتیب توانستی رفت، بغایت غمناک شد» تا سرانجام دست یافتن بر زرِ مردِ نابینایی در مسجدی مشکل او را آسان کرد^(۷).

ابوعلی حسن مردی بود دهقان‌زاده^(۸)، جدش اسحق دهقانی بود در بیهق و پدرش ابوالحسن علی وقتی ترقی کرد و به خدمت ابوالفضل سوری بن المعزز، حاکم خراسان از طرف غزنویان، درآمد عمل و بنداری طوس را عهده‌دار شد و به قول هندوشاه نخجوانی «پدرش خدمت کردی اما حاصل خدمت به خرج او وفا نمودی»^(۹). دبیری نکشید که این دهقان‌زاده خراسانی بزرگترین مرد سیاسی روزگار شد. فرجام کار خواجه نیز عبرت‌آموز بود. اقتدارش پایان گرفت تا کشته

شد. غرض آن که وی همه مراحل را گذرانده بود. جهان و مردم جهان را می‌شناخت. از این‌رو در جهان‌داری توفیق یافت.

حسن نظام‌الملک در سال ۴۰۸ هجری در نوغان از قراء رادکان طوس به دنیا آمد. در همان جا تحصیل کرد و قرآن آموخت. سپس در دیگر شهرهای خراسان مثل طوس و مرو و نیشابور عربی و فقه شافعی و حدیث یاد گرفت. از هوشمندی او در کودکی و نوجوانیش سخن گفته‌اند. در بیست سالگی هم از علوم شرعی بهره‌ای کافی یافته بود و هم دبیری تمام و شایسته بود از این‌رو توانست نظر چغری‌بیک برادر طغرل سلجوقی را جلب کند و بعد دبیر و همه‌کاره پسر او الپارسلان شد. الپارسلان در حکومت خود بر خراسان خواجه را وزیر خویش کرد (۴۵۱ هـ.). تا به سلطنت رسید و در سال ۴۵۵ هـ. به جای عمیدالملک کندری، وزارت ممالک سلجوقی را بر عهده وی گذاشت^(۱۰) و نظام‌الملک این مقام بزرگ را تا اواخر عمر عهده‌دار بود.

خواجه را «تاج الحضرتین» خوانده‌اند که در عهد دو سلطان وزارت می‌کرد. «او را از دارالخلافه رضی امیرالمؤمنین لقب نهادند و هیچ‌کس را از وزراء، خلفاء لقب نداده بودند»^(۱۱).

نظام‌الملک تنها در کار سیاست و تدبیر اهل قلم توانا نبود علاوه بر آن که «در اکثر علوم صاحب وقوف و باخبر» بود^(۱۲) «همچنان که به تدبیر امور دیوان و ولایت اشتغال می‌نمود به ترتیب سپاه و تعبیه لشکرها قیام می‌فرمود»^(۱۳). حتی در جنگها خود همراه پسران و غلامانش بر مقدمه لشکر می‌جنگید و خطر را مردانه پذیره می‌شد.^(۱۳)

خواجه دوازده پسر داشت و دامادان و پیوستگان بسیار. به هریک از فرزندان و خویشان و غلامانش ایالت و حکومتی سپرده بود و بدین ترتیب هم کسان خود را به جاه و نعمت رسانده بود و هم سرتاسر قلمرو حکومت سلجوقی را زیر نفوذ و نگین خویش داشت و فرمانش در همه جا روان بود^(۱۳). داستان معروف حواله نوشتن اجرت کشتیبانان جیحون به انطاکیه شام - که در غالب کتابها آمده^(۱۴) و نظام‌الملک خواسته است وسعت مملکت و نفاذ امر سلطان، و یا درحقیقت از آن خویش را نشان دهد - نموداری دیگر از اهمیت موقع و مقام اوست.

به روایتی دیگر خواجه خود دو هزار غلام داشت چندان که وقتی دشمنانش ملکشاه را بیم دادند که وی با این کثرت غلامان سودای مخالفت در سر دارد و خواجه به تدبیری نیکو این بداندیشی را چاره کرد^(۱۵). «غلامان نظام‌الملک طوسی حتی بعد از مرگ صاحب خویش قدرت خود را از دست ندادند و همین غلامانند که برکیارق را هنگام فرار از اصفهان حمایت کردند و او را که در حیات نظام‌الملک مورد حمایت آن وزیر مقتدر بود به پیروی از همان سیاست در برابر محمود بن ملکشاه تقویت نمودند و از اصفهان به ساوه و آوه نزد اتابک گمشتکین جاندار - که اتابک برکیارق بود - بردند تا او را به ری برد و بر تخت سلطنت نشاند»^(۱۶).

از طرفی دیگر خواجه با روح مذهبی که خود داشت و نیز از طریق احترام زهاد و علما و مشایخ و حشر و نشر با ایشان در محافل روحانی نفوذ و حشمت فراوان کسب کرد. دستگیری مستمندان و بخشش و گشاده‌دستی و احداث بقاع خیر و تعیین اوقاف بر آنها نیز بر این حیثیت او می‌افزود^(۱۷). اگر رواج تعصب و

اعتقاد فراوان مسلمانان آن روزگار را به مسائل دینی در نظر بگیریم و به یاد بیاوریم که دین و مذهب مهمترین موضوع آن عصر بود آن وقت اهمیت نفوذ معنوی و مذهبی نظام‌الملک را بهتر درمی‌یابیم.

گروهی دیگر که در این زمان در جامعه نفوذشان روزافزون بود متصوفه بودند. نظام‌الملک به این دسته نیز بسیار توجه داشت. معزی درباره او گفته است: «از ائمه و متصوفه به هیچ کس نمی‌پرداخت»^(۱۸) و راست بود. هر سال به ایشان انفاق می‌کرد و مخارجشان را تأمین می‌نمود و به ایجاد خانقاه‌ها اهتمام داشت و به مشایخ صوفیه اعتقاد می‌ورزید. حتی او را مرید ابوسعید ابوالخیر شمرده‌اند^(۱۹). بدیهی است این عوامل بر حسن وجهه او در نظر مسلمانان و صوفی‌منشان می‌افزود.

کار بزرگ دیگر خواجه احداث مدارس نظامیه بود. راست است که ایجاد مدارس در دنیای اسلام پیش از او سابقه داشت و او مبتکر این کار نبود ولی به اعتقاد عموم وی نخستین کسی است که نظام جدیدی در امر تعلیم و تربیت پدید آورد و آن برقرار کردن راتبه و مقرری مرتب و تعیین مسکن برای طالب علمان بود و نیز تأمین محل سکونت و مخارج مدرسان، درحقیقت نظامیه‌ها مدارس شبانه‌روزی مجهزی به‌شمار می‌رفت که در آنها وسایل فراغ‌بال و مطالعه و تحصیل معلّمان و شاگردان فراهم بود. از مشهورترین این مدارس، نظامیه نیشابور و بغداد است. در نظامیه نیشابور مدت سی سال هر روز سیصد تن از طلاب برای استماع درس امام‌الحرمین ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله الجوینی (م. ۴۷۸ هـ.) حاضر می‌شدند که از میان همین مستفیدان امام محمد غزالی به کمال شهرت رسید^(۲۰). نظامیه بغداد (تأسیس ۴۵۷ - ۴۵۹) موقوفاتی از نوع بازارها،

گرمابه‌ها، دکانها، و ضیاع برای مزد کارکنان و استادان و مخارج شاگردان داشت و نیز دارای کتابخانه‌ای معتبر و متولی و استادان و مُعیدان^(۲۱) و کتابداران و دربانان و خادمان بسیار بود. هر سال پانزده هزار دینار خرج استادان و شاگردان می‌شد و شش هزار شاگرد در آن به‌سر می‌بردند و به تحصیل صرف و نحو و لغت و فنون ادبی و فقه و تفسیر و حدیث و دیگر علوم شرعی می‌پرداختند.

خواجه نظامیه‌هایی دیگر نیز در بصره، اصفهان، بلخ، هرات، مرو، و موصل ایجاد کرد. بسیاری از دانشمندان بزرگ و معاریف قرن پنجم و ششم و هفتم هجری از استادان و کتابداران یا درس‌خوانندگان نظامیه‌ها هستند. اقدام نظام‌الملک دیگر بزرگان عصر را نیز به تأسیس مدارس برانگیخت یا به قصد تحصیل ثواب اخروی، یا برای تحکیم موقع اجتماعی خود و یا به منظور رقابت با نظام‌الملک بدین کار دست زدند چنان که تاج‌الملک قمی (م. ۴۸۶) رقیب مشهور خواجه مدرسه تاجیه را به تقلید نظامیه بغداد احداث کرد و نیز ملک‌شاه سلجوقی در محله کرّان اصفهان مدرسه‌ای دیگر ساخت و دیگران هم بخصوص در بغداد مدارس به وجود آوردند و در دیگر شهرها^(۲۲).

تأسیس نظامیه‌ها در شهرهای مهم اسلامی آن روزگار و تأمین مخارج معیشت مدرسان و شاگردان و انتخاب و استخدام آنان و تعیین برنامه درسی معینی - که درحقیقت موافق عقیده شافعیّه و خاص این دسته بود - اگرچه از اعتقاد مذهبی خواجه و علاقه او به نشر فرهنگ اسلامی سرچشمه می‌گرفت، به افزایش نفوذ او در میان طبقه تحصیل‌کرده نیز می‌افزود زیرا اولاً مدرّس و شاگرد درحقیقت مطابق نظر او برگزیده می‌شدند و حقوق‌بگیر خواجه بودند و مطیع فرمان او^(۲۳). در نتیجه هر سال گروه کثیری از طالب علمان موافق برنامه‌ای که او

خواسته و پسندیده بود تربیت می‌یافتند. از طرف دیگر نیز تولیت نظامیه بغداد را پسران خواجه برعهده داشتند و متولیان دیگر مدارس هم از برکشیدگان او بودند و ایشان اداره مدارس از جمله انتصاب مدرسان را در اختیار داشتند و این دستگاه‌های مهم و مؤثر را مطابق نظر خواجه می‌گرداندند^(۲۴). به عبارت دیگر نظام آموزشی مملکت نیز، مانند دیگر کارها، در طی دوران طولانی وزارت نظام‌الملک چنان که او می‌خواست برقرار بود و همان عقاید و مطالبی که او معین کرده بود به مردم تعلیم می‌شد.

با همه اهمیتی که تأسیس نظامیه‌ها دارد این نکته را نمی‌توان نادیده گرفت که در این مدارس فکر زنده کمتر پرورش می‌یافت. ایجاد مدرسه البته کاری ارجمند است ولی مهمتر از آن این است که در مدرسه چه تدریس می‌شود و تا چه حد فکر و ذهن را می‌شکفاند و به حقیقت رهبری می‌کند. اختصاص نظامیه‌ها به معلمان و شاگردان شافعی مذهب سبب شده بود که در مدرسه بر روی دیگر مذاهب مسدود باشد و دیگران را نیز به ایجاد مدارس خاص هم‌مذهبان خود برانگیزد^(۲۵). ترتیب تحصیل در نظامیه خود نوعی تعصب به مذهب شافعی و ردّ دیگر مذاهب را در شاگردان پدید می‌آورد. بعلاوه «در مدارس که از قرن پنجم به بعد در خراسان سپس در عراق و سایر ممالک اسلامی ایجاد شد تعلیم و تعلّم علوم عقلی ممنوع بود و جز ادبیات و علوم دینی چیزی تدریس و تحصیل نمی‌شد و این امر طبعاً از رونق و رواج علوم عقلی و توجه طلاب به آنها می‌کاست»^(۲۶). نظامیه‌ها نیز همین حال را داشت در نتیجه تحصیل‌کردگان در این مدارس از آنچه موجب روشنی فکر و مستلزم بحث و اظهار نظر و استدلال بود محروم بودند و با نوعی محدودیت فکری در سطح

علوم نقلی بار می‌آمدند تا سرانجام می‌رسیم به دوره‌ای که به تعبیر شادروان محمدعلی فروغی فضلالی ما هم به همان جمود و رکود قرون وسطایی اروپاییان گرفتار می‌آیند^(۲۷).

بدین طریق خواجه از هر حیث نبض مملکت را در دست داشت و حتی «سلطان مطیع اشاره او» بود^(۲۸). بدیهی است این مایه اقتدار و دخالت و اختیار را ملک‌شاه نمی‌توانست تحمل کند بخصوص که معاندان خواجه بیکار نبودند و دائم بر ضد او سعایت می‌کردند. از آن جمله ترکان‌خاتون همسر سلطان درصدد بود پس از مرگ ملک‌احمد پسر ارشدش - که ولیعهد بود - محمود فرزند خردسالش به جای او برگزیده شود و خواجه مصلحت مملکت را در آن می‌دید که برکیارق پسر زبیده‌خاتون - که از دیگر پسران سلطان بزرگتر بود - بدین مقام انتخاب گردد. ملک‌شاه نیز در باطن با خواجه هم‌داستان بود ولی ترکان‌خاتون درصدد برانداختن خواجه و وزارت تاج‌الملک برآمد که از او و فرزندش محمود طرفداری می‌کرد^(۲۹).

مخالفان هر روز سلطان را از خواجه برحذر می‌داشتند که همه کسان و طرفداران خود را به کارها گماشته است و سلطان از خود اختیاری ندارد. این سخن خلاف هم نبود. اندک‌اندک عنایت ملک‌شاه نسبت به نظام‌الملک کاهش گرفت. هواداران او به تدریج از کارها برکنار می‌شدند و گاه‌گاه اگر کسی به دادخواهی نزد سلطان می‌آمد ظلمی را که به او شده بود ملک‌شاه ناشی از قصور خواجه و دستگاه او می‌شمرد. از طرفی دیگر اسماعیلیان و پیروان حسن صباح در ایران قوت گرفته و با کشتن مخالفان بیمی عظیم در دلها افکنده بودند چندان که خواجه به دفع آنان - که دشمن دین و مملکتشان می‌دانست - لشکر فرستاد.

پیری و فرسودگی و ناتوانی نیز مزید بر علت شده بود و در دل خواجه آرزوی دامن فراچیدن و گوشه‌ای گزیدن و به حج رفتن و عبادت کردن را برمی‌انگیخت. اما با همه دشمنی‌های مخالفان و سالخوردگی و ازدست دادن نیرو و توان شانه از زیر بار خالی نمی‌کرد. «شاید به علت این که قوام مملکت و نظام دین و دولت را به وجود خود منوط می‌دانست و یقین داشت که اگر پای او از میان بدر رود شیرازه مملکت گسیخته خواهد شد و شاید هم که علاقه او به اولاد و کسان خودش - که طبعاً پس از استعفای او از کار معزول می‌شدند و دچار نفرت می‌گردیدند - که وجود و اقتدار خواجه را حامی و حافظ مقام خود تشخیص می‌دادند - راضی نمی‌شدند که پای او از میان بدر رود»^(۳۰).

اندک اندک ملک‌شاه - که سلطنت و قدرت خود را در دست خواجه و کسانش می‌دید - درصدد عزل وی برآمد. اما از جمله اموری که مانع این مقصود می‌شد «علاقه شدید جماعتی از لشکریان بود به خاندان نظام‌الملک و از ایشان گروهی که غلامان نظامیه خوانده می‌شدند پاس سوابق نعمت را نسبت به مخدوم خود کمال وفاداری داشتند و مستعد آن بودند که با اندک بدرفتاری که در حق خواجه و کسان او بروز کند سر به شورش و طغیان بردارند»^(۳۱).

وضع بدین منوال بود تا این که میان شمس‌الملک عثمان پسر خواجه - که حاکم مرو بود - با شحنه مرو از بندگان خاص سلطان نزاعی روی داد و عثمان شحنه را بگرفت و تخفیف کرد. شحنه به ملک‌شاه شکایت برد و او به نظام‌الملک پیغام فرستاد که «اگر در ملک شریکی آن حکمی دیگرست و اگر تابع منی چرا حدّ خویش نگاه نمی‌داری و فرزندان و اتباع خویش را تأدیب نمی‌کنی که بر جهان مسلط شده‌اند تاحدی که حرمت بندگان ما نگاه نمی‌دارند اگر می‌خواهی

بفرمایم که دولت^(۳۲) از پیش تو برگیرند». «خواجه برنجید و در خشم شد و گفت با سلطان بگویند که تو نمی‌دانی که من در ملک شریک توأم و تو به این مرتبه به تدبیر من رسیده‌ای... دولت آن تاج بر این دوات بسته است هرگاه این دوات برداری آن تاج بردارند». بعد که اندکی خشم خواجه فرو نشست به پیغام آورندگان گفت: «این سخن از سر کوفتگی گفتم، شما اگر خواهید همین سخن را بعینه عرضه دارید و اگر خواهید شما را به آنچه مصلحت آید به اتفاق بگویند». اگرچه اینان از طرف خواجه به حضرت سلطان اظهار فرمانبرداری کردند ولی یکی از ایشان حقیقت جواب خواجه را در خفا به عرض رسانید. بدیهی است روابط سلطان و خواجه دیگر تیره شده بود اما ملک‌شاه او را عزل نکرد اگرچه به قولی قدرتش را سلب کردند.^(۳۳)

در همین سال (۴۸۵ هـ.) ملک‌شاه از اصفهان قصد سفر بغداد کرد. خواجه چند روز پس از حرکت وی و روبه‌راه کردن کارها و نوشتن وصیت‌نامه‌اش^(۳۴) با عمارتی به راه افتاد. در نزدیکی کرمانشاهان مردی در لباس صوفیان چنین وانمود کرد که عریضه‌ای دارد و به خواجه نزدیک شد و به ضرب کارد او را بکشت (دهم رمضان سال ۴۸۵ هـ.). ضایعه به حدی بزرگ بود که «خروش در لشکرگاه افتاد و مردم به هم برآمدند و سلطان سوار شد و مردم را ساکن گردانید»^(۳۵). این بود پایان کار مردی که روزی چنان به قدرت فرمان می‌راند!

در کشته شدن او عقاید متفاوت بود. قاتل او، بوطاهر ارآنی، از فدائیان اسماعیلی بود ولی برخی گمان می‌کردند که خواجه به دستور ملک‌شاه کشته شده است و پاره‌ای تاج‌الملک را در این کار مؤثر می‌شمردند. شاعران نیز در این باب اشاراتی کرده‌اند^(۳۶). همین که بعد غلامان خواجه، تاج‌الملک قمی رقیب او را با

کارد پاره پاره کرده‌اند^(۳۷) حکایت از این معنی دارد. و نیز در باب مرگ ملک‌شاه که کمی بعد صورت گرفت نوشته‌اند: «سلطان ملک‌شاه بعد از یک ماه جهان را وداع کرد و عقیب قتل خواجه وفات سلطان مستهان آمد چنانچه گویند: کردی، دیدی^(۳۸). حتی برخی پنداشته‌اند که سلطان را هم غلامان نظامیه به انتقام مسموم کرده‌اند^(۳۹). امیر معزی که در مرگ خواجه و ملک‌شاه اشعاری سروده است اشاراتی پوشیده به ارتباط این وقایع با یکدیگر دارد^(۴۰). و به قول سیف‌الدین عقیلی «سخن خواجه که در حق [ملک‌شاه] گفته بود که: دستار من و تاج تو همسرست، راست آمد»^(۴۱) و از این پس دوره افول ستاره اقبال ترکان سلجوقی آغاز شد اما علی‌رغم بدخواهان فرزندان و اعقاب نظام‌الملک هم تا مدتی در دستگاه چند سلطان منصب وزارت را در اختیار داشتند^(۴۲).

این قسمت از وصیت‌نامه خواجه - که نخست استاد مجتبی مینوی آن را یافته و معرفی کرده‌اند - یادکردنی است: «مرا در این دولت خدمت‌های پسندیده است و آثار مشهور، و اولیای نعمت را بر من حق نعمت، هرگز خلافی نکرده‌ام و خیانتی روا نداشته‌ام و از شفقت و خدمت‌گاری هیچ باز نگرفتم و خزانه و رعیت آبادان داشتم، و مخالفان دولت را از پیش برداشتم، و جهان به عدل و انصاف و ایمنی گذاشتم، آنچه کرده‌ام در صلاح دولت و مصلحت کافه رعیت، پس از وفات من ظاهر شود چون تدبیر جهان به دیگری منوط گردد و تقدیر و قیاس و ظن من چنان است که هیچ‌کس پس من یک ماه شغل جهان بر نظام راست نتواند راندن»^(۴۳).

خلاصه‌ای از سرگذشت نظام‌الملک عرض شد اما حاصل تجارب او در کشورداری در کتاب گران‌قدر سیرالملوک معروف به سیاست‌نامه منعکس است و

از خلال سطور این کتاب بهتر می‌توان او را شناخت، موضوع اصلی این مقاله نیز بحث در باب موضوع و مندرجات این کتاب است.

✱

سیاست‌نامه شامل عصاره افکار و عقاید و تجربه‌های نظام‌الملک در پایان زندگی است. نوعی خاطرات سیاسی وزیری بزرگ است که در آن از بیان حوادث حیات خود صرف‌نظر کرده و بیشتر به راهنمایی و آموختن طریق مملکت‌داری پرداخته است. می‌دانیم که ملک‌شاه در سال ۴۷۹ هجری چند تن از «بزرگان دولت و پیران و دانایان» را بفرمود که در معنی مملکت اندیشه کنند و آنچه را در روزگار وی پسندیده نیست یا شرط آن بجای آورده نمی‌شود و نیز رسمهای نیک پادشاهان گذشته را به قلم آورند و بر وی عرضه دارند تا آن را دستور خویش و پیش چشم کند. بزرگان چنین کردند و از میان همه نوشته‌ها کتاب نظام‌الملک را پسندید و گفت: «من این کتاب را امام خویش کردم و بر این خواهم رفت»^(۴۴). خواجه از این پس کتاب را - که نخست در سی و نه فصل بود - گاه‌گاه تکمیل می‌کرد و بر آن می‌افزود تا به پنجاه فصل رسید و هنگام سفر آخر خود به بغداد، آن را به محمد مغربی نویسنده کتابهای خاص سلطان سپرد تا به خطی روشن بنویسد و اگر خواجه را عمر به پایان رسد به صورت کامل به سلطان عرضه کند^(۴۵).

بدین سبب گفته شد سیاست‌نامه چکیده اندیشه‌ها و سلیقه‌های خواجه را در بر دارد بخصوص که خود در آن تجدید نظر و تأمل کافی کرده است. البته کتابی که محمد مغربی فراهم آورد و پس از قتل خواجه و مرگ ملک‌شاه در زمان سلطنت محمد بن ملک‌شاه (۵۱۱-۴۹۲) - که زمانه مقتضی بود - بر او عرضه

نمود، عین نوشته خواجه نبود و در آن تغییراتی پدید آورد یعنی درحقیقت کتاب پس از کشته شدن خواجه مدون شده است. اما در هر حال آنچه امروز برای ما مانده با همه دگرگونی‌هایی که در آن روی داده مهمترین یادگار و بهترین سند از روزگار خواجه نظام‌الملک و طرز تفکر و شیوه حکومت اوست.

سیاست‌نامه پنجاه فصل دارد در موضوعات متنوع. البته به این کتاب به عنوان یک تاریخ محض نباید نگریست بخصوص که اشتباهات تاریخی در آن دیده می‌شود ولی فواید تاریخی بسیار از آن می‌توان حاصل کرد^(۴۶) و اهمیت آن بیش از دیگر نوشته‌هایی است از قبیل وصایای نظام‌الملک یا دستورالوزاره، و قانون الملک که به خواجه منسوب است.

هریک از فصول پنجاه‌گانه و مطالب گوناگون کتاب سیرالملوک گوشه‌ای از وضع حکومت و سازمان اداری و طبقات اجتماعی و اداب و رسوم آن روزگار را به خوبی روشن می‌کند و از این نظر بسیار مغتنم است. از این قبیل است آنچه در مباحث زیرین در کتاب آمده: مسأله اقطاع^(۴۷)، اهمیت کار قضاات و حدود اختیارات آنان^(۴۸)، محتسب و کارهای او^(۴۹)، مُشرفان و وظایفشان^(۵۰)، اهمیت کار صاحب خبران و مُنهیان^(۵۱)، جاسوس فرستادن^(۵۲)، فرستادن پیکان^(۵۳)، احتیاط کردن پروانه‌ها در مستی و هشیاری^(۵۴)، وکیل خاص^(۵۵)، ندیمان و شرایط ندیمی^(۵۶)، مفردان و برگ و ساز آنان^(۵۷)، سلاحهای مرصع برای تشریفات خاص^(۵۸)، احوال رسولان و دقایق کار ایشان^(۵۹)، نوا ستن و مقیم داشتن بر درگاه^(۶۰)، تربیت غلامان سرای^(۶۱)، ترتیب بار دادن خاص و عام^(۶۲)، ترتیب ایستادن بندگان و چاکران به وقت خدمت^(۶۳)، در تجمل ساختن معروفان^(۶۴)، امیر حرس و موقع او در نظر مردم^(۶۵)...

البته نخست این نکته را باید در نظر داشت که آنچه در این کتاب می‌خوانیم نمودار طرز فکر و عقیده نظام‌الملک است. به عبارت دیگر استنباط و درک اوست از مسائل سیاسی و اجتماعی آن عصر یعنی به هر موضوع از زاویه مخصوص نظرگاه خود نگریسته و در آن باب اظهار نظر کرده است پس درحقیقت انعکاس افکار خواجه را در هر زمینه‌ای می‌توان دید.

پیش از این گفته شد که نظام‌الملک مردی بود با تربیتی مذهبی و پابند به معتقدات خویش. همه نوشته‌اند که اهل طاعت و عبادت بود و فرزندان را نیز به این کار و بزرگداشت علمای دین سفارش می‌کرد^(۶۶). حتی به روایتی در مذاکره‌ای با ملک‌شاه اتفاق به فقرا و مساکین و علما و فضلا را در بقا و وسعت مُلک مؤثرتر از افزایش مستمری لشکریان شمرد^(۶۷). اصولاً در آن عهد منشأ بسیاری از وقایع مهم عصر و همداستانی‌ها و اختلافات حتی نزاعها و خونریزیها و جنگها مسائل مذهبی بود. بنابراین خواجه نیز در این باب به طرفی می‌گرایید که بدان اعتقاد داشت یعنی مذهب شافعی و اصول اشعری. به قول هندوشاه نخجوانی «خواجه بغایت پاک‌اعتقاد و مسلمان‌دل بود و غم آخرت بیش از غم دنیا داشت». این که نوشته‌اند: «وقتی بر دلش گذشت که محضری نویسد در کیفیت زندگانی او با بندگان خدای تعالی و همه علما و بزرگان دین گواهی خود را بر آن محضر نویسند و آن محضر با او در خاک نهند»^(۶۸) - در صورت صحت - شاهدی دیگر از چگونگی اندیشه‌های اوست. بسیاری از حکایاتی که درباره وی نقل کرده‌اند رنگ دینی دارد و احوال و رفتارش در این روایات از وی شخصیتی مذهبی می‌سازد پارساخوی که در اوج قدرت زندگی بقالان و عیش ایشان را آرزو می‌کند^(۶۹).

نظام‌الملک نه فقط به آنچه معتقد است سخت پابند است بلکه مردی است متعصب و تنگ‌مشرَب که جز اعتقادات مذهبی خود همه چیز را نفی و رد می‌کند و در مقام وزارت، مصلحت‌ملک و ملت را در آن می‌بیند که در نبود کردن پیروان دیگر مذاهب اسلامی بخصوص شیعیان و اسماعیلیان بکوشد. زندگی عملی او نیز تلاشی است سی ساله در راه تحقق‌پذیر کردن این اندیشه و رسیدن به این هدف. راست است که در آن عصر تعصب شدید بر همه چیز سایه افکنده بود و هرکس به هر راهی می‌رفت دیگران را بر خطا می‌پنداشت. چنان که ناصر خسرو نیز، با همه مقام بزرگی که در ادب و فرهنگ ما دارد، در معتقدات خود از تعصب شدید بری نیست. ولی فرق است میان کسی مانند او که در حقیقت با ایمانی قوی برضد قدرتهای روزگار می‌جنگد با نظام‌الملک که نه در منطقه‌ای محدود بلکه در مهم‌ترین ممالک اسلامی آن عصر با برخورداری از همه وسایل قدرت و حکومت این تعصب را در حق مخالفان اعمال می‌کرد. آیا اگر اسماعیلیان و ناصر خسروها نیز نیرو می‌یافتند با مخالفان به همین نحو رفتار می‌کردند؟ بعید نیست.

نظام‌الملک شیعه و یا به تعبیر خود او «رافضیان» و اسماعیلیان را از نظر سیاسی و مذهبی دشمن آشتی‌ناپذیر مملکت و دین می‌شمرد و اینان را با مزدکیان و خرّم‌دینان هم‌اصل می‌پنداشت. و همچنان که در همه عمر به دفع آنان کوشید در سرتاسر کتابش نیز هر جا فرصت یافته است آنان را گمراه شمرده و از هیچ‌گونه ناسزا و تهمت به ایشان خودداری نکرده است^(۷۰). رفتار خواجه با فقهای شیعی در ری نموداری از شدت عمل او در این زمینه‌هاست. به این روایت توجه فرمایید:

«باز چون عهد کریم ملکشاهی بود سقاه‌الله رحمته نظام‌الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحق از سرّ عقیده اینها آگاه بود همه را خوار کرد و در ری هرکس دعوی دانشمندی از اینها کردی چون حسکا بابویه، و بوطالب بابویه، و ابوالمعالی امانتی، و حیدر زیارتی مکی، و علی عالم، و ابوتراب دوریستی، و ابوالمعالی نگارگر، و جز اینها از رافضیان، همه را بفرمود تا بر منبرها بردند سرها برهنه کرده، بی حرمتی و استخفاف می‌کردند و می‌گفتند که: شما دشمنان دینید، سابقان اسلام را لعنت می‌کنید، و شعارتان شعار ملحدان است، ایمان بیاورید تا اگر می‌خواستید و اگر نه ایمان می‌آوردند و از مقاتل رفض بیزار می‌شدند»^(۷۱). با این خشونت‌ها روشن است که چرا نظام‌الملک شیعیان را نیز در ردیف گبران و یهودیان شایسته خدمات دولتی نمی‌داند^(۷۲). قلمرو حکومت سلاجقه چندان بر شیعیان تنگ بود که حتی وقتی در عصر پارسلان رسول خان سمرقند به اشتباه نظام‌الملک را رافضی پنداشته و به مخدوم خود چنین گفته بود، خواجه می‌نویسد: «با همه بی‌گناهی سی هزار دینار خرج کردم بی‌التماس و درخواست، و تسویغ و اداری چند دادم تا این سخن به گوش سلطان نرسید»^(۷۳) چه ممکن بود پارسلان او را به همان بلایی گرفتار کند که وزیر خود بر سر رافضیان می‌آورد. خواجه رفتار محمود و مسعود غزنوی و طغرل و پارسلان را در راندن شیعیان از درگاه می‌ستاید^(۷۴) و بدین مناسبت مجالی می‌یابد که روایات فراوانی بر ضد رافضیان نقل کند^(۷۵) و به زعم او حتی قیام یعقوب لیث - که بر ضد خلیفه عباسی خروج کرده بود - می‌توانست رنگ شیعی و باطنی داشته باشد^(۷۶).

در مقابل، رفتار نظام‌الملک نسبت به محمد غزالی - که در حضور خود مناظره‌ای میان او و فقها ترتیب داد و در سی و پنج سالگی برای تدریس در نظامیه بغداد دعوتش کرد^(۷۷) - از احترام وی نسبت به علمای اهل سنت حکایت می‌کند و در کتاب خود نیز فصلی به «پژوهش کردن و بررسییدن از کار دین» اختصاص می‌دهد و ملکشاه را به تجلیل روحانیان و نشست و برخاست با ایشان و آموختن احکام شریعت و اجرای دستورهای دین سفارش می‌کند تا «هیچ بدمذهب و مبتدع او را از راه نتواند برد»^(۷۸). خواجه در کتاب سیرالملوک محمود غزنوی و سیاست مذهبی تعصب‌آمیز او را - که با پیروان دیگر مذاهب با شدت تمام رفتار می‌کرد^(۷۹) - هر بار به نوعی تأیید می‌کند و درحقیقت شیوه مطلوب خود را بیان می‌نماید^(۸۰) و در حفظ تشکیلات دوره غزنوی و ادامه آن می‌کوشد و موفق می‌شود^(۸۱). در نظر او «در همه جهان دو مذهب‌اند که نیک است و بر طریق راست‌اند: یکی حنفی و دیگر شافعی رحمة الله علیهما و دیگر همه هوا و بدعت است»^(۸۲). شاید مذهب حنفی را هم از آن روی نام می‌برد که ملکشاه حنفی بوده است و گرنه درمورد مدرسه محله کران اصفهان نیز - که سلطان برای تحصیل حنفیان و شافعیان ایجاد کرده بود - خواجه با وی اختلاف عقیده داشت و نمی‌گذاشت که نام امام ابوحنیفه را پیش از امام شافعی بنویسند^(۸۳).

با این طرز تفکر روشن است که چرا نظام‌الملک پنج فصل طولانی از کتاب خود را، از فصل ۴۳ تا فصل ۴۷، به معرفی «بدمذهبان» مخصوص کرده است و با نگرانی از اوضاع می‌نویسد: «کسانی هستند که امروز در این دولت قربتی دارند و سر از گریبان شیعت برکرده‌اند و از این قوم‌اند و در سر کار ایشان می‌سازند و قوت می‌دهند و دعوت می‌کنند و خداوند عالم را بر آن می‌دارند که

خانه بنی‌العباس را بردارد و اگر بنده غطا از سر این دیگ برگیرد ای بسا رسوایی که از زیر آن بیرون آید»^(۸۴). با این مقدمات وجهه نظر خواجه معلوم می‌گردد. در نظر او دوام دولت و آسایش خلق فقط در پناه مذهب شافعی میسر است و برانداختن هرکس جز این بیندیشد موافق حق و عدالت. این که حق با او بود یا نه سخنی دیگر است. اما در هر حال این نظر کلی دینی و سیاسی وی را باید مورد توجه قرار داد آنگاه کتاب را در مطالعه گرفت.

نکته‌ای دیگر که به‌طور کلی در این کتاب قابل ملاحظه است نظر انتقادی خواجه است نسبت به اوضاع زمان. وی بسیاری از رسوم و احوال عصر خویش را نمی‌پسندد و از آنها انتقاد می‌کند. گاه می‌نویسد که امیران این زمانه «از بهر دیناری حرام باک ندارند که ده حرام را حلال گردانند و ده حق را باطل کنند و عاقبت را ننگرند»^(۸۵) و گاه می‌گوید: وکیلی [خاص] اندر این روزگار سخت خلق شده است»^(۸۶) یا «امروز مرد هست که بی هیچ کفایت که ده عمل در دست دارد و اگر شغلی دیگر پدید آید هم بر خویشتن زند و سیم بذل کند و بدو دهند و اندیشه نکنند که این مرد اهل این شغل هست یا نه و کفایت دارد یا نه»^(۸۷). جایی دیگر از بی‌قدر شدن القاب سخن می‌راند که «کمتر شاگرد ترکی یا غلامی که از او بدمذهب‌تر نیست و دین و ملک را از او هزار فساد و خلل است خویشتن را معین‌الدین و تاج‌الدین لقب کرده‌اند»^(۸۸) و در ضعف دستگاه قضایی مملکت سلجوقی می‌نویسد: «ملوک این زمانه اگر کمتر فراشی و رکابداری را فرمایند که با عمید بلخ و یا رئیس مرو به مجلس شرع حاضر شو فرمانش نبرد و به دو جو سخن او نگیرد»^(۸۹).

آیا نمودن این نقصها به واسطه آن است که ملک‌شاه از او خواسته بود

بی‌رسمی‌ها را باز گوید^(۹۰) و یا وقتی در اواخر عمر قدرت مخالفان را روزافزون و دست خود را به تدریج از کارها کوتاه می‌دید چنین می‌نوشت؟ به عبارت دیگر آیا این اشارات از مقوله عیبجویی‌هایی است که در روزگار ما نیز تا اشخاص برکنارند بر زبان می‌آورند همراه سخنانی دلپذیر، و چون به قدرت و مسند می‌رسند بدتر از آنچه را زشت می‌شمردند مرتکب می‌شوند و در این طرف «میز» غیر از آن طرف هستند؟ بخصوص که نظام‌الملک در طی سی سال وزارت مقتدرانه خود در پدید آوردن این اوضاع بی‌تأثیر نبود و یا نتوانسته بود آن را اصلاح کند. بعید نیست که در این سخنان انتقادآمیز خواجه به وضع خود نیز نظری داشته است چه در خلال حکایت الپتگین و سبکتگین به کنایه می‌گوید: «مقصود بنده از این حکایت آن است تا خداوند عالم خلدالله ملکه را معلوم گردد که بنده نیک چگونه باشد و بنده‌ای که خدمت‌های پسندیده کرده باشد و هرگز از او خیانتی و بدعهدی‌ای ندیده باشد و ملک بدو استوار بود و بی‌او بر دولت مبارک باشد به آزار دل او نباید کوشید و سخن هرکس به زشتی بر وی نباید شنید»^(۹۱). در مواردی نیز نیک‌اندیشی و خیرخواهی خود را به صراحت تأکید می‌کند: «سخنان بنده آنگاه خداوند عالم را ادم‌الله سلطنته به یاد آید که ایشان (یعنی خرم‌دینان و بدمذهبان) عزیزان و بزرگان را در این چاه انداختن گیرند و آواز طبل ایشان به گوشها برسد و شرّ و فتنه ایشان آشکارا شود و مسلمانان در بلا افتند و مملکت شوریده شود و دین در رخنه افتد. آنگاه بدانند که هرچه بنده گفت راست گفت و هرچه ممکن بود از نصیحت و شفقت دریغ نداشته است و شرط بندگی و هواخواهی بجای آورده است دولت قاهره را ثبت‌الله ارکانها»^(۹۲).

نظام‌الملک بنیان مملکت‌داری را بر عدل و دادگستری استوار می‌داند و این نکته را بارها به صورتهای گوناگون گوشزد می‌کند. رضای حق تعالی و فوت سلطان ملک‌شاه و صلاح لشکر و رعیت را به عدل و احسان می‌بیند و معتقد است که «ملک با کفر بپاید و با ستم و ظلم نپاید»^(۹۳). رعیت را رمه‌ای می‌داند که تعهد آن با پادشاه است^(۹۴) و به صراحت تمام با ملک‌شاه می‌گوید: «و بر حقیقت خداوند عالم خلدالله ملکه بداند که اندر آن روز بزرگ جواب این خلاق که زیر فرمان اویند از او خواهند پرسید و اگر به کسی حوالت کند نخواهند شنید. پس چون چنین است باید که ملک این مهم به هیچ کس باز نگذارد و از کار خلق غافل نباشد»^(۹۵). «هیچ گناهی نیست نزدیک خدای تعالی بزرگتر از گناه پادشاهان و حق گزاردن ایشان نعمت ایزد تعالی را نگاه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن و دست ستمکاران از ایشان کوتاه کردن»^(۹۶).

تحقق بخشیدن به این اصل مهم همه جا مورد نظر خواجه است و راههای گوناگون می‌اندیشد که چگونه می‌توان بدین مقصود رسید. به سلطان سفارش می‌کند که هفته‌ای دو روز به مظالم بنشیند و بی‌واسطه سخن دادخواهان را بشنود و رسم پیشینگان از ملوک عجم را یاد می‌کند که در جایگاهی بلند در صحرائی با اسب می‌ایستادند تا همه کس را توانستند دید و ستمکاران مانع بار یافتن دادخواهان نمی‌توانستند شد. و یا پادشاهی که گوشش گران بود فرمود که متظلمان جامه سرخ پوشند تا میان خلق نمایان باشند و او آنان را ببیند^(۹۷). از قول انوشیروان می‌نویسد که «چرا باید که در سرای من بر ستمکاران گشاده بود و بر ستم‌رسیدگان بسته باشد؟!»^(۹۸) و داستان زنجیر عدل او را می‌آورد^(۹۹) و عقیده عمر بن خطاب را نقل می‌کند که عمال چون بدانند «پادشاه آسان حجاب است

هیچ کس بر رعیت ستم نتواند کردن و جز مال حق نتواند ستدن»^(۱۰۰). به تعبیر امروزی خواجه معتقد است که ملک‌شاه باید با رعایای خود هرچه بیشتر در تماس باشد «و سخن رعیت به گوش خویش بشنود بی واسطه» و از احوال و درد دل ایشان آگاه شود و دادشان بدهد تا «همه ظالمان بشکوهند و دستها کوتاه دارند و هیچ کس نیارد بیدادی کردن و دست‌درازی کردن از بیم عقوبت»^(۱۰۱) و ملک پایدار بماند. در عین حال آنچه خواجه برای جلوگیری از انبوه شدن متظلمان بر درگاه دستور می‌دهد تدبیری است دیگر از جلوه‌های سیاست ملکداری او، در این باب چنین می‌گوید: «همیشه خلقی بسیار از متظلمان به درگاه مقیم باشند و هرچند قصه را جواب می‌یابند نمی‌روند و هر غریبی و رسولی که بدین درگاه می‌رسد و این فریاد و آشوب می‌بیند چنان پندارد که بر این درگاه ظلمی عظیم رود بر خلق. این در برایشان در باید بست تا همه حاجتهای شهری و ناحیتی جمله کنند و بر جایی نویسند و پنج تن به درگاه آیند و این سخن بگویند و حال باز نمایند و جواب بشنوند و مثال بستانند... تا این آشوب بیهوده و فریاد بی‌اصل نباشد»^(۱۰۲).

بدیهی است همه کارها را ملک‌شاه به‌تنهایی نمی‌توانست تعهد کرد. بار مسئولیت وزیر نیز سنگین است و «صلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو باز بسته باشد»^(۱۰۳) زیرا «سر همه عاملان و متصرفان» اوست و باید مردی باشد نیکو—اعتقاد، حنفی یا شافعی، پاکیزه، کافی، معامله‌دان، درست‌قلم، پادشاه‌دوست و اگر وزیرزاده باشد نیکوتر و «هرآنگاه که وزیر بد باشد و ظالم عمال همه همچنان باشند بلکه بتر»^(۱۰۴).

برای استقرار عدالت در مملکت نظام‌الملک به وظایف همه مأموران

حکومت توجه دارد و در هر باب نظر خود را بیان می‌کند. عاملان یعنی مأموران وصول عواید دولت، باید با مردم به نیکویی رفتار کنند و «جز مال حق نستانند و آن نیز به مدارا و مجاملت» و درموقع برداشت محصول تا مردم مستأصل و آواره نشوند و اگر عاملی جز این رفتار کند باید او را «به کسان شایسته بدل کنند و اگر از رعیت چیزی زیاده سته باشد از وی باز ستانند و به رعیت بازدهند... و او را معزول کنند و نیز عمل نفرمایند تا دیگران عبرت گیرند»^(۱۰۵).

از رسمهای مهم روزگار خواجه یکی نیز رسم «اقطاع» بود. ترتیب پادشاهان قدیم چنان بود که موجب لشکریان را هر سالی چهار بار به صورت نقد از خزانه می‌پرداختند^(۱۰۶) اما در زمان سلجوقیان قطعه زمینی به اشخاص می‌دادند که به ارث به فرزندان ایشان می‌رسید و این را اقطاع می‌گفتند. گاه نیز قطعه زمینی به کسی واگذار می‌شد که آن را آباد کند و نصف درآمدش را به خزانه سلطان بدهد و تا زنده است از آن استفاده کند و پس از مرگش زمین به سلطان برگردد. در زمان سلاجقه رسم اقطاع یعنی تیول موروثی رواج داشت^(۱۰۷) از این رو خواجه در فصلی به کار مقطعان پرداخته است که ایشان حق ندارند جز مالی که حواله دارند از رعایا چیزی بگیرند البته «به وجهی نیکو» و چون این مال ادا شد مردم به تن و مال و زن و فرزند ایمنند. همچنین مقطعان نباید رعایا را از رفتن به درگاه سلطان و دادخواهی مانع شوند و هر مقطعی با مردم جز این رفتار کند باید اقطاع را از او گرفت و عتابش کرد تا «دیگران عبرت گیرند»^(۱۰۸).
 آنگاه داستان انوشیروان را مثال می‌آورد که «پادشاهان همیشه در حق ضعفا اندیشه داشته‌اند و در کار گماشتگان و مقطعان و غلامان احتیاط کرده‌اند از بهر نیک‌نامی این جهان و رستگاری آن جهان»^(۱۰۹). بعلاوه نظام‌الملک معتقد است که

هر دو سه سال عمال و مقطعان را تغییر باید داد «تا پای سخت نکنند و حصنی نسازند... و با رعایا نیکو روند»^(۱۱۰) و در خلال داستان بهرام گور و راست روشن برخی از انواع پاپوش دوزی‌ها و مردم‌آزاری‌های عمال حکومت را در قدیم نشان می‌دهد^(۱۱۱).

کار قضاات نیز در نظر خواجه «مهم و نازک است از بهر آن که ایشان بر خونها و مالهای مسلمانان مسلطند» و باید «هر یکی را از ایشان به اندازه او کفاف و مشاهرت اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد»^(۱۱۲) و «این قاضیان همه نایبان پادشاهند و بر پادشاه است که دست قضاات قوی دارد و حرمت و منزلت ایشان باید که به کمال باشد». «همچنین به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخها راست می‌دارد و خرید و فروختها مرتب می‌دارد تا اندران راستی رود. و در همه چیزها که از اطراف آرند و در بازارها فروشد احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگها راست دارند و امر معروف و نهی منکر به جای آرند و پادشاه و گماشتگان پادشاه باید که دست او قوی دارند که یکی از قاعده مملکت و نتیجه عدل این است و اگر جز این کند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنان که خواهند خردند و چنان که خواهند فروشد»^(۱۱۳).

بعلاوه برای حصول این مقاصد بیداری و آگاه بودن سلطان ملکشاه را از آنچه در مملکت می‌گذرد ضروری می‌داند و ناگزیر به «صاحب‌خبران و منهبان» حاجت می‌افتد و در باب اوضاع آن عصر می‌نویسد: «واجب است بر پادشاه از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش پرسیدن و اندک و بسیار آنچه رود بدانستن. اگر نه چنین کند عیب باشد و بر غفلت و خوارکاری و ستمکاری حمل کنند».

سپس اشاره می‌کند که پادشاهان گذشته همه صاحب برید^(۱۱۴) داشته‌اند «تا آنچه رفته است از خیر و شر از آن باخبر بوده‌اند چنان که اگر کسی مرگی یا توپره‌ای گاه به ناحق سته باشد از کسی به مسافت پانصد فرسنگ پادشاه را خبر بوده است و آن کس را مالش فرموده است تا دیگران بدانسته‌اند که پادشاه بیدار است، و به همه‌جای کارآگهان گماشته‌اند و همه ستمکاران را دستها کوتاه کرده‌اند و مردمان در امن و عدل به کسب و عمارت مشغول گشته‌اند»^(۱۱۵). آنگاه بی‌درنگ می‌افزاید که این کار نباید به مردم صاحب غرض تفویض شود که از آن زیانها برخیزد^(۱۱۶) و نیز عقیده کسانی مانند الپارسلان را هم نقل می‌کند که به لزوم «صاحب خبر» معتقد نبود و می‌اندیشید که دوستانش به اعتماد دوستداری و یگانگی خویش به صاحب خبر وزنی نخواهند نهاد و دشمنانش با او دوستی خواهند گرفت و مالش خواهند داد. در نتیجه ناچار صاحب خبر همیشه از دوستداران سخن بد به سمع او خواهد رساند و از دشمنان سخن نیک. ولی عقیده خود را نیز بیان می‌کند که «صاحب خبر داشتن یکی از قواعد ملک است و چون آن اعتماد چنان باشد که نباید در این معنی که گفتیم دل مشغول نبود»^(۱۱۷).

نکته باریکی که از نظر خواجه فوت نمی‌شود آن است که معیشت کسانی مانند مشرفان^(۱۱۸) و صاحب بریدان و خبرگزاران و دیگر مأموران حکومت باید تأمین باشد «تا ایشان را به خیانت کردن و رشوت ستدن حاجت نیفتد»^(۱۱۹) زیرا در غیر این صورت بر اساس گزارشهای نابجا و شبهت‌آلود ایشان هر کاری صورت گیرد برخطاست. بعلاوه در هر خبری تأمل باید کرد «تا دروغ از راست پدید آید که شتاب‌زدگی کار ضعیفان است نه کار قادران»^(۱۲۰). موضوعی که خواجه در خلال حکایت ورود الپتگین به زاولستان می‌نویسد - که وی به

لشکریان خود فرمان داد: «هیچ کس مباد که چیزی از کسی بستاند الا به زر بخرد و اگر معلوم شود او را سیاست کنم» - هشدارى به ملک‌شاه نیز هست که سپاهیان را از تعدی به مال مردم باز دارد و سرگذشت غلامی ترک از الپتگین که توبره‌ای کاه و مرغی به ستم از مردم گرفته بود و الپتگین دستور داد او را به دو نیم کردند و بر سر راه با آن توبره کاه و مرغ بیاویختند، داستانی است عبرت‌آموز^(۱۲۱).

نظام‌الملک در گرداندن امور مملکت با زیر و بم و دقایق سیاست آشناست و با سرانگشت تدبیر و چاره‌گری بسیاری از مشکلات را آسان کرده است. در اینجا چند مورد از آراء و شیوه کار او یاد می‌شود که نمونه‌ای باشد.

یکی از اصول مهمی که خواجه پیش چشم دارد آن است که یک تن را دو عمل یا بیشتر نباید داد همچنین یک شغل دو مرد را. زیرا در آن صورت اول از عهده برنیاید و درمورد دوم «خانه به دو کدبانو نرفته ماند و ده به دو کدخدای ویران». آنگاه از کثرت مشاغل گروهی معدود و برخوردار در آن عصر انتقاد می‌کند که سبب شده‌اند «مردان کافی و جلد و شایسته و معتمد و مجرب را محروم گذاشته‌اند و در خانه‌ها معطل نشسته و هیچ کس را اندیشه و تمییز آن نباشد که چرا باید که یکی مجهول و بی‌کفایت و بی‌اصل چندین شغل بر خویشان نویسد و معروفی و اصیلی و معتمدی و کاردانی یک شغل ندارد و محروم و معطل ماند خاصه کسانی که بر دولت حق واجب گردانیده‌اند و خدمت‌های پسندیده کرده و شایستگی نموده». و در بیان زیان بیکار ماندن و عدم رضایت این‌گونه اشخاص و احتمال پیوستن آنان به مخالفان و کوشش ایشان در تبدیل اوضاع، داستانی از روزگار فخرالدوله دیلمی و صاحب بن عبّاد مثال می‌آورد که چگونه «دبیران و متصرفان» و دیگر افراد - که معاششان مختل مانده

بود - امید از مملکت فخرالدوله بریده آرزوی دولت محمودی را در دل می‌پروراندند و از قول فخرالدوله خطاب به صاحب می‌نویسد: «چون دو عمل یا سه عمل یکی را فرمایی عیش بر متصرفان تنگ شود و عیب‌جویان و صاحب‌طرفان گویند که در شهر و مملکت ایشان مرد نمانده است که مردی را دو شغل فرمایند و بر بی‌کفایتی ما حمل کنند»^(۱۲۲).

بر اساس همین نظر نظام‌الملک معتقد است که خاندانهای قدیم و فرزندان ملوک را نباید محروم گذاشت و وجه معاش ایشان را باید فراهم نمود تا از ناراضیان کاسته شود^(۱۲۳) چنان که در به‌کار گماشتن فرزندان ترکمانان سلجوقی در جزو غلامان سرایی، «هرچند که از ترکمانان ملالی حاصل شده است»، سفارش می‌کند زیرا «در ابتدای دولت خدمتها کرده‌اند و رنجها کشیده و از جمله خویشانند» بعلاوه از این طریق می‌توان هم از خدمتشان بهره برد و هم «آن نفرت که ایشان را در طبع حاصل شده است زایل گردد»^(۱۲۴).

چون در آن روزگار عده‌ای «صاحب غرضان» از راه نفوذ در بانوان حرم سلطان ملک‌شاه مجال مداخله در کارها می‌یافتند عقیده‌ی خواجه به اقتضای زمان مبتنی است بر دور داشتن زنان از سیاست و حکایتها در این باب نقل می‌کند^(۱۲۵). برای استحکام بنیان حکومت ملک‌شاه، خواجه سفارش می‌کند که «باید تا مهمی نبود از مجلس عالی چیزی ننویسند و چون نویسند باید که حشمتش چنان بود که کس را زهره‌ی آن نباشد که آن را از دست بنهد تا فرمان را پیش نبرد»^(۱۲۶) و نیز تأکید می‌کند که چاکران سلطان نباید مردم را به کفرهایی که فقط به فرمان پادشاه وابسته است مجازات کنند و هرکس چنین کند «او را مالش باید داد تا دیگران عبرت گیرند و خویشان را بشناسند»^(۱۲۷).

در آن روزگار سپاهیان صورت ارتش ملی نداشتند و سپاهیگری وظیفه‌ای ملی و اجباری نبود بلکه اکثر سپاهیان مزدورانی بودند که از این راه کسب معاش می‌کردند و ممکن بود دارای نژادها و ملیتهای مختلف باشند. از این رو سیاست خواجه بر اساس رسم و سنن آن عصر بر این است که «چون لشکر همه از یک جنس باشند از آن خطرها خیزد و سخت‌کوش نباشند و تخلیط کنند. باید که از هر جنس باشند». بعد وضع سپاه محمود غزنوی را مثال می‌زند که مرکب بود از ترک و خراسانی و عرب و هندو و غوری و دیلم و هر گروه مواظب دسته دیگر بودند و باهم اتفاق و طغیان نمی‌توانستند کرد و در هنگام جنگ نیز به رقابت و همچشمی هر دسته می‌کوشید بیش از دیگران جلوه کند^(۱۲۸).

نظام‌الملک به کار سپاه و تأمین معاش و مواجب لشکریان و دیگر مسائل مربوط کمال توجه را دارد^(۱۲۹) و در کتاب خود بارها به مناسبت از این نکات سخن می‌گوید زیرا معتقد است لشکر رکن مهم و تکیه‌گاه مملکت است و باید آن را تقویت کرد. از این رو وقتی به ملک‌شاه پیشنهاد کرده بودند که «جهان صافی است و جایی دشمنی و مخالفی نیست که مقاومتی تواند کرد و قرب چهارصد هزار سوار جامگی خوار دارد و هفتاد هزار کفایت باشد و به هر وقت مهمی نامزد کند. دیگران را اجرا و جامگی احتباس باید کرد که هر سال چندین هزار دینار توفیر باشد و به اندک روزگار خزانه پر شود»، خواجه با این نظر مخالفت کرد و به سلطان گفت: «بایدی که به جای چهارصد هزار هفتصد هزار مرد بودی از بهر آن که چون مرد بیش بودی ولایت بیش بودی»^(۱۳۰).

معرفت خواجه نظام‌الملک به روحیات و تمایلات و افکار مردم و طریق سلوک با آنان در خلال بسیاری از دستورهایی که می‌دهد آشکار است و به همین

شیوه توانسته است مدتی دراز مملکتی بدان وسعت را اداره کند مثلاً از این قبیل است آنجا که می‌گوید: «هرکه را ندیمی فرمودند باید که هیچ عمل نفرمایند که به حکم انبساط که بر بساط پادشاه دارد درازدستی کند و مردمان را رنج رساند»^(۱۳۱). و نیز «این قوم که مجلس خاص را شایند باید که معدود باشند»^(۱۳۲). و یا در فایده سالی دو بار پیش خواندن لشکریان و در حضور سلطان مال به ایشان رسانیدن می‌نویسد: «نه چنان که به خزانه حوالت کنند یا پادشاه را نادیده از آنجا بستانند چه آن اولیتر که پادشاه از دست خویش در دست و دامن ایشان کند که از آن مهری و اتحادی در دل ایشان افتد و در هنگام خدمت و کارزار سخت‌کوش‌تر باشند و ایستادگی کنند»^(۱۳۳). در ترتیب بار دادن به ملک‌شاه سفارش می‌کند که «از تنگ باری پادشاه کارهای مردم فرو بسته شود و مفسدان دلیر شوند و احوالها پوشیده بماند و لشکر آزرده شود» زیرا «بر بزرگان و سران هیچ سخت‌تر از آن نباشد که به درگاه آیند و پادشاه را نادیده باز گردند»^(۱۳۴). چنانچه کسانی که سلطان آنان را برکشیده و بزرگ گردانیده است خطایی کنند «اگر آشکارا با ایشان عتاب رود آب‌ریختگی حاصل آید و به بسیارنواخت و نیکویی باز جای خویش نرود، اولیتر آن باشد که چون کسی خطایی کند در حال اغماض کرده آید. پس از آن او را بخوانند و بگویند که چنین و چنین کردی و ما از بهر آن که برآورده خویش را فرو نیاوریم و برکشیده خویش را نیفکنیم از سر آن درگذشتیم. پس از این خود را نگاه دارد و نیز چنین خطایی نکند»^(۱۳۵). البته خواجه از پادشاه و کیفر دادن به حد استحقاق هرکس و عفو به‌موقع نیز غافل نیست^(۱۳۶). توصیه او در این که سلطان ملک‌شاه باید سفره گشاده داشته باشد و اندر خوانهای نیکو نهادن تکلف کند و یاد کردن رسم طغرل سلجوقی و

سخاوت‌مندی او در این باب و بیان گله چگلیان و ماوراءالنهریان از ملک‌شاه «که ما اندر این مدت که سلطان بیامد و برفت لقمه‌ای نان بر خوان ایشان بنشکستیم» همه نموداری از این شیوه مردم‌داری نظام‌الملک است که معتقد است کدخدایی و همت و مروت و خوان و صلت سلطان باید هرچه بیشتر و نکوتر باشد^(۱۳۷) همچنان که در نامه‌ای به فرزند خود نیز این نکته را با بسیاری دقائق دیگر گوشزد می‌کند که «الانسان عبید الاحسان»^(۱۳۸). دستور دیگر او به پسرش در باب تقسیم ساعات شبانه‌روز به کارهای ضروری گوناگون و حشر و نشر با طبقات مختلف مردم و رعایت احوال آنان و به مرور و به رفق هرچیزی را از ایشان وصول کردن^(۱۳۹) نیز از این مقوله است.

اگر داستان سه صره زر بخشیدن خواجه به دفعات به مردی تره فروش - که به سه هیأت مختلف بر سر راه او آمد و حاجت خواست و نظام‌الملک او را باز شناخت^(۱۴۰) - راست باشد، نمونه‌ای است از سخاوت و حسن سلوک او با مردم و نیز هوشیاری‌اش.

این روایت که در تجارب‌السلف (۲۷۰) مذکور است طرز رفتار و چاره‌گریهای نظام‌الملک را نشان می‌دهد و یاد کردنی است: «چون از ساختن نظامیه فارغ شد خازنی دارالکتب به شیخ ابوزکریای خطیب تبریزی داد و او هر شب شراب خوردی و شاهد آوردی و امثال این حرکات. یکی از بواب مدرسه چنان که رسم است به خواجه مطالعه‌ای نوشت و حال شیخ ابوزکریا بنمود. خواجه گفت: من هرگز این معنی باور نکنم. پس در شبی از شبها متنکروار در مدرسه آمد و بر بام دارالکتب رفت و از روزن فرو نگرست. شیخ ابوزکریا به همان معامله معلوم مشغول بود. خواجه هیچ نگفت و به خانه رفت و بامداد دفتر

نظامیه بخواست و مشاهره و میاومه شیخ ابوزکریا مضاعف گردانید و براتها بفرستاد. موصل را گفت: شیخ را از من خدمت برسان و بگویی به خدای که من ندانستم که شیخ را اخراجات بسیار است و گرنه بدین قدر مشاهره و میاومه راضی نبودمی. شیخ ابوزکریا بدانست که خواجه بر حال او وقوف یافته است در خجالت افتاد و توبهٔ نصوح کرد و دیگر بر سر آن نرفت، چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار»^(۱۴۱).

روانشناسی و آشنایی خواجه را با طبایع و نفوس و واقعیات زندگی آن زمان نیز از دستوری که به ندیمان می‌دهد می‌توان یافت: «ندیم... باید که موافق پادشاه باشد و هرچه پادشاه گوید و کند زه و احسنت بر زبان راند و معلمی نکند که این بکن و آن مکن که پادشاه را دشوار آید و به کراهت کشد»^(۱۴۲).

خواجه در کشورداری به عمران و آبادی کمال توجه را دارد. پادشاه را به عبارت جهان «از بیرون آوردن کاریزها و کندن جویهای معروف و پلها کردن بر گذار آبهای عظیم و آبادان کردن دیه‌ها و مزرعه‌ها و برآوردن حصارها و ساختن شهرهای نو و برآوردن بناهای رفیع و نشستگاههای بدیع» و بر شاهراهها رباطها کردن و ساختن مدرسه‌ها از جهت طالب علمان سفارش می‌کند^(۱۴۳). به مسأله آبیاری و تقسیم آب رودها و کاریزها و چشمه‌ها میان مردم «از سر انصاف و بر عادت قدیم» دقت مخصوص دارد زیرا «عمارت به آب است چون در آن ظلم رود خیانت کرده باشد و برکت از جهان بکلی مرفوع گردد»^(۱۴۴).

«عمادالدین کاتب اصفهانی در تاریخ دولت ال سلجوق می‌گوید که در قدیم عادت بر این جاری بود که مالیات بگیرند و آن را صرف لشکریان کنند و هیچ‌کس دارای اقطاع نبود»^(۱۴۵). نظام‌الملک دید که اوضاع نواحی مملکت مختل

است و از آنها مال زیادی حاصل نمی‌شود اراضی را میان لشکریان قسمت کرد و حاصل درآمد آنها را بابت مواجب به ایشان واگذاشت. این امر داعی و محررض ایشان بر آباد کردن زمین شد و اندک‌زمانی نگذشت که املاک به بهترین حال و صورتی درآمد»^(۱۴۶).

پاره ای دیگر از نوشته‌های خواجه از توجه او به مسائل اقتصادی حکایت می‌کند: از این قبیل است آنچه در ترتیب خزانه داشتن و قاعده و ترتیب «خزانه اصل» و «خزانه خرج»^(۱۴۷) و یا در طرز نگاه داشتن حساب مال ولایتها و رسیدگی به خرج‌ها و قبول یا رد آنها^(۱۴۸) و بررسی نرخ اجناس و ترازوها^(۱۴۹) و ضرب سکه‌ها و توجه دقیق به عیار آنها^(۱۵۰) نوشته است.

از شواهد دقت نظر و هوشمندی نظام‌الملک در گرداندن چرخهای سیاست کشور، توجه او به دقائق و جزئیات مسائل مختلف مملکتی است با وجود اشتغال وی به مهام امور. از آن جمله است موضوع غلام فرستادن از درگاه در مهمات که بعضی به فرمان و بعضی بی فرمان می‌روند و «مردمان را رنجها می‌رسد و مالها می‌ستانند» به جای دویست دینار پانصد دینار، و لزوم باز داشتن آنان در حد فرمان^(۱۵۱). همچنین است ضرورت وجود پیک نشانیدن در راهها و خبر رساندن^(۱۵۲)، و دقت در ساز و برگ و دیدار دویست مرد یعنی مفردان بر درگاه^(۱۵۳)، و ساخته داشتن علف در منزلها برای موکب سلطان^(۱۵۴)، و احتیاط در کار نوبتیان و پاسبانان و دربانان در شب و روز^(۱۵۵)، و موضوع وصول حکمها و حواله‌های شفاهی سلطان ملک‌شاه به دیوان و خزانه. خواجه در مورد اخیر می‌نویسد: «پروانه‌ها می‌رسد به دیوان و خزانه اندر مهمات ولایت و اقطاع و صلات. باشد که بعضی از این فرمانها در حال حرّمی باشد و این کاری نازک

است. اندر این احتیاطی تمام می‌باید. و باشد که گویندگان را نیز تفاوتی افتد یا چنان که باید نشنیده باشند. باید که این رسالت بر زبان یک تن باشد و این یک تن به زبان خویش گوید نه به نیابت. و شرط چنان باشد که هرچند که این فرمان برسانند تا حال آن دیگر بار از دیوان بر رأی عالی عرضه نکنند امضاء نیفتد و بر آن نروند»^(۱۵۶).

ارتباط با ملوک اطراف و دیگر دربارها ایجاب می‌کند که خواجه فصلی در طرز سلوک با رسولان و ترتیب کار ایشان بنویسد. وی در این باب به نکات مهمی توجه می‌کند که از آن جمله است کسب اطلاع قبلی در باب سفیر و همراهان و مأموریت او و راهنمایی و پذیرایی وی در هر منزل و به خشنودی گسیل کردنش زیرا «هرچه با ایشان کنند از نیک و بد همچنان باشد که با آن پادشاه کرده باشند که او را فرستاده باشد»^(۱۵۷). و بعد حقیقتی را از روابط میان حکومت‌های آن عصر بیان می‌کند که غرض از رسول فرستادن «نه مقصود همه آن پیغام و نامه باشد که برملا اظهار کنند، چه صد خرده و مقصود در سرّ بیش باشد ایشان را» و به شرح می‌نویسد که رسولان در صدد بوده‌اند از هر چیز آگاه شوند و از جزئیات اوضاع مملکتی که بدان جا می‌روند و حقایق احوال و عادت پادشاه آنجا اطلاع یابند و در بازگشت به مخدوم خود خبر دهند. چه همه این اطلاعات هر قدر به ظاهر بی‌اهمیت نماید، به کار خواهد آمد. «تا اگر وقتی خواهند که او را به دست آرند یا با او مخالفتی کنند و یا عیبی گیرند چون بر احوال او واقف شوند تدبیر کار او می‌سگالند و از نیک و بد بدانند و به واجبی بر دست گیرند». انگاه داستان گزارش رسول خان سمرقند را در باب رافضی پنداشتن نظام‌الملک می‌خوانیم که انگشتی بر دست راست کردن خواجه توجهش را جلب کرده و

چنین گمان کرده بود که او رافضی است و ممکن بود جان وزیر بر سر این کار برود. در پایان می‌گوید که در باب انتخاب و اعزام رسول تا چه حد باید دقت کرد و مردی را باید برگزید که «خدمت پادشاهان کرده باشد و در سخن گفتن دلیر بود و سخن بسیار نگوید و سفر بسیار کرده باشد و از هر دانشی بهره‌ای دارد و حافظ و پیش‌بین بود و قد و منظر نیکو دارد...»^(۱۵۸).

نظام‌الملک در باب «امیران عرب و کردان و دیلمان و رومیان و آن کسانی که در طاعت‌داری نوعهدند» می‌گوید: باید «هرکسی از ایشان فرزندی یا برادری به درگاه مقیم دارند چنان که اگر هزار نباشد به هیچ وقت از پانصد مرد کمتر نباشد و چون سالی بگذرد بدل ایشان بفرستند و اینها باز جای روند و تا بدل ایشان اینجا نرسد این قوم باز نروند تا هیچ‌کس به سبب نوا (= گروگان) در پادشاه عاصی نتواند شدن» و همین نظر را در مورد کوهیان و مردم طبرستان و شبانکاره - که اقطاع و نان پاره دارند - اظهار می‌کند^(۱۵۹).

در آن عهد علاوه بر مأمورانی که آشکارا مسئول رساندن اخبار به سمع سلطان بودند، جاسوسان نیز کاری مهم داشتند. خواجه می‌نویسد: «باید که همیشه به همه اطراف جاسوسان روند بر سبیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و داروفروشان و درویشان و از هرچه می‌شنوند خبر می‌آرند تا از هیچ‌گونه احوال پوشیده نماند و اگر چیزی حادث شود به وقت خویش تدارک کرده آید. چه بسیار وقت بوده است که والیان و مُقطعان و گماشتگان و امرا سرِ عصیان و مخالفت داشته‌اند و بر پادشاه بد سگالیده و چون جاسوسان در رسیده‌اند و پادشاه را خبر کرده‌اند در وقت برنشسته است و تاختن برده و ناگاه بر سر ایشان شده و ایشان را فرو گرفته و آن عزم ایشان باطل کرده. و اگر پادشاهی یا لشکری بیگانه

قصد مملکت او کرده‌اند او کار خویش بساخته است و دفع آن بکرده. و از حال رعایا همچنین خبر داده‌اند از نیک و بد و پادشاهان تیمار آن بداشته»^(۱۶۰).

خواجه در کار سیاست در هر باب معتقد به میانه‌روی است و ملکشاه را نیز به پیروی از این اصل دعوت می‌کند^(۱۶۱) و در کار جهاننداری مشورت و رای‌زدن را لازم می‌شمرد که «تدبیر یک‌تنه چون زور یک مرده باشد و تدبیر ده تنه چون زور ده مرده باشد... و مشورت ناکردن در کارها از ضعیف‌رایی باشد». و برای مشورت در سیاست مملکت دانایان و پیران و جهاندیدگان را شایسته می‌داند^(۱۶۲).

بر روی هم نکته‌ای نیست که در آن روزگار در باب ملک و ملت مورد اعتنا باشد و خواجه در کتاب ارجمند و پرمغز خود راجع به آن سخن نگفته باشد. علاوه بر این مردی که معتقد است «این جهان روزنامه ملوک است»^(۱۶۳) هر جا روایت و حکایتی از گذشتگان مناسب موضوع یافته آن را چاشنی کتاب کرده و از این راه هم داستانهای عبرت‌انگیزی در تأیید آراء خود فراهم آورده و هم حلاوتی محسوس به کتاب خویش بخشیده است. بعضی از این حکایتها کوتاه است و بعضی مفصل‌تر و پاره‌ای از آنها روایات تاریخی است^(۱۶۴). اکثر آنها چون داستان عمرولیت نکات باریک و قابل تأملی از گردش روزگار در بر دارد چنان که امیر صفاری وقتی، پس از شکست از اسماعیل سامانی، دید سگ در تابه غذای او سر کرده و حلقه تابه به گردش افتاد و سرگردان می‌دوید به نگهبانان گفت: «عبرت گیرید که من آن مردم که بامدادان مطبخ مرا چهارصد شتر می‌کشید و شبانگاهی سگی برداشته و می‌برد»^(۱۶۵). از جمله برخی داستانهای قابل ملاحظه سیاست‌نامه اینهاست: حکایت امیر ترک و معتصم^(۱۶۶)، حکایت بهرام گور و

راست روشن^(۱۶۷)، حکایت ملک عادل^(۱۶۸)، حکایت مستی علی نوشتگین^(۱۶۹)، حکایت دزدان کوچ و بلوچ^(۱۷۰)، حکایت سلطان محمود و عامل نافرمان^(۱۷۱)، حکایت عضدالدوله و قاضی ظالم^(۱۷۲)، حکایت سلطان محمود و قاضی ظالم^(۱۷۳)، حکایت موسی و فرعون^(۱۷۴)، حکایت انوشروان و پیر سالخورد^(۱۷۵)، حکایت مأمون و دو امیر حرس^(۱۷۶)، حکایت هارون الرشید^(۱۷۷)، حکایت عمر و زن درویش^(۱۷۸)، حکایت موسی و میش آواره^(۱۷۹)، حکایت رئیس حاجی و سگ گرگین^(۱۸۰)، حکایت مسعود بن محمود و بدهکاری او^(۱۸۱)، و امثال اینها. البته از آوردن هریک از این حکایات و روایات خواجه مقصودی دارد چنان که با اشاراتی از این قبیل در نوشته او روبه‌رو می‌شویم: «و مانند این حکایات بسیار است. این قدر بدان یاد کردم تا خداوند عالم بداند که همیشه خلفا و پادشاهان میش را از گرگ چگونه نگاه داشته‌اند و گماشتگان را چگونه مالیده‌اند و از جهت مفسدان چه احتیاط کرده‌اند و دین اسلام را چه قوت داده‌اند و عزیز و گرامی داشته»^(۱۸۲).

*

از این همه گذشته نثر کتاب سیاست‌نامه ساده و روشن و زیباست. جمله‌ها کوتاه است و خوش‌آهنگ. هر موضوعی در نهایت تمامی و وضوح بیان شده است، نه چیزی زیاد دارد و نه کم و نمونه‌ای است کامل و خوب از نثری بلیغ. انشای آن چندان باطراوت و زنده است که نه تنها پس قرن‌ها هر فارسی‌دانی هنگام مطالعه آن از کنه مفاهیم و مقاصد نویسنده باخبر می‌شود بلکه از روانی و شیوایی و استواری نثر کتاب لذت می‌برد با آن که به قول شادروان ملک‌الشعرای بهار «این کتاب به سبب روانی و لطافت عبارت و اهمیت عامی که داشته است

دست به دست گشته... و دستخوش بی‌رسمی کاتبان بی‌انصاف و ناستوار گردیده است و بی‌شک در عبارات و اصطلاحات آن دست برده شده و از صورت اصلی دورش ساخته‌اند»^(۱۸۳).

در روزگار ما که در نثر فارسی خوشبختانه با گرایش به سادگی خونی تازه و پرتپش جریان یافته است تأمل در سیاست‌نامه - گذشته از فواید مطالب آن - از نظر نویسندگی نیز سودبخش تواند بود. بدین جهات است که ما نیز بعد از مطالعه کتاب این پیر سیاست با او همداستان می‌شویم که «در این کتاب هم پند است و هم حکمت و هم مَثَل و هم تفسیر قرآن و هم اخبار پیغامبر علیه‌السلام و هم قصص انبیاء و هم سیر اولیاء و هم حکایات پادشاهان عادل، از گذشتگان خبر است و از ماندگان سمر است و با این همه درازی مختصر است و شایسته پادشاه دادگر است»^(۱۸۴).

یادداشت‌ها:

۱. شماره ۳۷ خردادماه ۱۳۶۷ مجله نگین. منظور کتاب *The Old Man and the Sea* اثر ارنست همینگوی Ernest Hemingway است که به سال ۱۹۵۳ نوشت و در همان سال جایزه پولیتزر و سال بعد (۱۹۵۴) جایزه نوبل بدان تعلق گرفت. این کتاب به نام «مرد پیر و دریا» به فارسی نیز ترجمه شده است به توسط آقای یحیوی، تهران ۱۳۳۲.
۲. رک: نسائم الاسحار من لطائم الاخبار، تصحیح میر جلال‌الدین ارموی «محدث»، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸، ص ۴۹؛ آثارالوزراء، تألیف سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی، تصحیح محدث، از انتشارات دانشگاه تهران، ص ۲۰۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۳۶۷.
۳. از افادات استاد مجتبی مینوی. چند سال پیش آقای مجتبی مینوی در دانشگاه مشهد تحت عنوان «مجملی از احوال ایران در دوران نظام‌الملک طوسی» نطقی کردند که هنوز چاپ و منتشر نشده

است. در اینجا هروقت نقل قولی، بی ذکر مأخذ، از ایشان می شود از بیاناتشان در آن سخنرانی است که نویسنده این سطور نیز از آن مستفید بوده است.

۴. معزی گفته است:

تو آن خجسته وزیری که از کفایت تو کشیده دولت سلجوق سر به علین

(دیوان معزی ۶۰۲)

۵. رک: عباس اقبال، سیاست‌نامه، از انتشارات وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۲۰، مقدمه «ج - د»؛ تاریخ ادبیات در ایران ۹۰۵/۲.

۶. تجارب السلف ۲۷۸؛ دستورالوزراء، تألیف غیاث‌الدین بن همادالدین معروف به خوندمیر، تصحیح سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۲-۱۵۳.

۷. مثل قطران، پهلوان لشکر ارمن شاه، که به ترغیب سرخ کافر به خورشیدشاه پیوست.

۸. «طبقه دهقانان در ایران قبل از اسلام و در مدت چند قرن صدر اسلام عبارت از ملاکین درجه دوم بودند که جزء آزادگان و مردمان اصیل و نجیب محسوب می شدند.» (مجتبی مینوی). نیز رک: دکتر ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ۶۲-۶۳، تهران ۱۳۳۳؛

Lambton: Dihkan, EI (2), II, 253-254

۹. تجارب السلف ۲۶۶.

۱۰. تجارب السلف ۲۶۶-۲۶۷؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۵۰-۱۵۱؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۹۰۵/۲.

۱۱. تجارب السلف ۲۰۷؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۵۸؛ لامعی گرگانی وی را بدین لقب چنین ستوده است:

خورشید روزگار ستوده نظام ملک زین جهان و زین زمان زینت زمن
فریاد مسلمین، رضی میر مؤمنین بحر «اذا تحرک طوراً اذا سکن»

دیوان لامعی ۱۵۳

۱۲. آثارالوزراء ۲۰۷.

۱۳. نسائم الاسحار ۵۰؛ آثارالوزراء ۲۰۷.

۱۴. تجارب السلف ۲۶۷؛ آثارالوزراء ۲۰۷؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۵۶؛ دستورالوزراء واعظ استرآبادی، تصحیح اسمعیل واعظ جوادی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۰؛ تاریخ

نگارستان قاضی احمد غفاری ص ۱۴۱، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران ۱۳۴۰.

۱۵. رک: آثارالوزراء ۲۰۸.

۱۶. تاریخ ادبیات در ایران ۷۰/۲ به نقل از راحة الصدور ۱۴۰، طبع لیدن ۱۹۲۱ و تاریخ دولت آل سلجوق تألیف عمادالدین محمد الاصفهانی اختصار فتح بن علی البنداری الاصفهانی، طبع مصر، ۱۹۰۰ میلادی، ص ۷۶.
۱۷. نسائم الاسحار ۴۹-۵۰؛ تجارب السلف ۲۶۷؛ آثار الوزراء ۲۰۷؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۵۳.
۱۸. چهارمقاله ۸۳، تصحیح دکتر محمد معین، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۴؛ نیز رک: وفيات الاعیان ۳۹۶/۱.
۱۹. اسرارالتوحید ۱۹۳-۱۹۵، ۳۷۲، ۳۷۳، تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران ۱۳۳۲. نیز رک: تاریخ ادبیات در ایران ۲۲۹/۲.
۲۰. اسرارالتوحید ۲۲۴.
۲۱. «معید که به معنی تکرارکننده است موظف بود درسی را که مدرس می‌گفت دوباره بر محصلان فرو خواند و مشکلات شاگردان را مرتفع سازد. معیدان نظامیه مانند استادان مردمی دانشمند و بزرگ بوده و گاه از این درجه به درجه استادی می‌رسیده‌اند»، تاریخ ادبیات در ایران ۲۴۸/۲، ۲۳۸.
۲۲. تاریخ ادبیات در ایران ۲۳۹/۲، ۲۴۱-۲۵۰.
۲۳. اگرچه گاه در میان آنان کسانی مانند ابواسحق فیروزآبادی مدرس نظامیه پیدا می‌شدند که در جواب استفتاء کتبی در باب حسن اعتقاد و ایمان وی به صراحت بنویسد: «حسن خیرالظلمة»، رک: تجارب السلف ۲۷۷؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۶۷-۱۶۸.
۲۴. در باب نظامیه‌ها، رک: تاریخ ادبیات در ایران ۲۳۴/۲-۲۴۰؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان ۳۹۶/۱، تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره ۱۳۶۷؛ تاج‌الدین سبکی، طبقات الشافعیة الكبرى، ۱۳۷/۳ چاپ مصر؛ سعید نفیسی: نظامیه بغداد، مجله مهر ۱۱۷/۲-۱۲۷؛ دکتر ذبیح‌الله صفا: تاریخ تعلیم و تربیت در ایران، مجله مهر ۴۲/۴-۴۳؛ Johs Pedersen, EI (I), III, 404؛ تجارب السلف ۲۶۹-۲۷۱؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۶۰-۱۶۲.
۲۵. مانند مدرسه سوق‌العمید و مدرسه تشبیه که خاص حنفیه بغداد بود، تاریخ ادبیات در ایران ۲۴۶/۲.
۲۶. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ۱۳۶/۱-۱۳۷، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۶.
۲۷. سیر حکمت در اروپا ۱۱۱/۱.
۲۸. تجارب السلف ۲۶۸.
۲۹. نسائم الاسحار ۵۰-۵۱؛ آثار الوزراء ۲۰۹؛ مجتبی مینوی.

۳۰. مجتبی مینوی.
۳۱. عباس اقبال؛ سیاست‌نامه، مقدمه «د».
۳۲. «دوات به معنی قلمدان استعمال شده است. مرسوم بوده است که قلمدان وزارت را به نشان تعیین کردن کسی به این منصب پیش او می‌فرستادند یا آن که عزل کردن او را به این طریق نشان می‌دادند که آن قلمدان را از پیش او برمی‌داشتند» مجتبی مینوی.
۳۳. تجارب السلف ۲۷۹-۲۸۰؛ دستورالوزراء خواندمیر ۱۶۵-۱۶۶؛ نسائم الاسحار ۵۱؛ آثارالوزراء ۲۰۹-۲۱۰.
۳۴. چهار مقاله ۱۲۶، با اشاره استناد مینوی.
۳۵. تجارب السلف ۲۸۰.
۳۶. رک: عباس اقبال، سیاست‌نامه، مقدمه «و».
۳۷. وفيات الاعيان ۳۹۸/۱؛ نسائم الاسحار ۵۱.
۳۸. نسائم الاسحار ۵۱.
۳۹. رک: عباس اقبال، سیاست‌نامه، مقدمه «و».
۴۰. رک: عباس اقبال، سیاست‌نامه، مقدمه «و - ز»؛ دیوان معزی ۴۰۵-۴۰۶، ۴۷۶.
۴۱. آثارالوزراء ۲۱۱؛ نیز در باب نظام‌الملک، رک: وفيات الاعيان ۳۹۵/۱-۳۹۸؛ طبقات الشافعية Harold Bowen, EI (I), III, 997-1000؛ ۱۴۵/۳-۱۳۵.
۴۲. رک: تاريخ ادبيات در ايران ۶۳/۲.
۴۳. رک: مجتبی مینوی، از خزاین ترکیه، مجله دانشکده ادبیات [تهران]، سال چهارم، شماره دوم (دی ماه ۱۳۳۵)، ص ۶۸-۶۹.
۴۴. سيرالملوک (سیاست‌نامه)، ص ۴۳ تصحیح هیوبرت دارک، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰.
۴۵. سیاست‌نامه ۱۰، ۳۰۷.
۴۶. عباس اقبال، سیاست‌نامه، مقدمه «ط»؛ تاريخ ادبيات در ايران ۹۰۶/۲.
۴۷. سیاست‌نامه ۴۱. سیاست‌نامه ۵۳، ۵۶.
۴۹. سیاست‌نامه ۵۶. ۵۰. سیاست‌نامه ۷۸؛ مشرف: مفتش.
۵۱. سیاست‌نامه ۷۹-۸۰؛ منهی: خبرگزار. ۵۲. سیاست‌نامه ۹۴.
۵۳. سیاست‌نامه ۱۱۰. ۵۴. سیاست‌نامه ۱۱۱؛ پروانه: حکم، برات، حواله.

۵۵. سیاست‌نامه ۱۱۲. ۵۶. سیاست‌نامه ۱۱۳-۱۱۵.
۵۷. سیاست‌نامه ۱۱۸. ۵۸. سیاست‌نامه ۱۱۹.
۵۹. سیاست‌نامه ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۴. ۶۰. سیاست‌نامه ۱۳۰. نوا: گروگان.
۶۱. سیاست‌نامه ۱۳۳. ۶۲. سیاست‌نامه ۱۵۱.
۶۳. سیاست‌نامه ۱۵۵. ۶۴. سیاست‌نامه ۱۵۶.
۶۵. سیاست‌نامه ۱۷۲. امیر حرس: رئیس پاسبانان، رک: سیاست‌نامه ۳۳۹.
۶۶. نساء الاسحار ۴۹؛ آثار الوزراء ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۶. ۶۷. دستورالوزراء واعظ استرآبادی ۱۹-۲۰.
۶۸. تجارب السلف ۲۷۷؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۶۸-۱۶۷.
۶۹. از جمله رک: سبکی، طبقات الشافعية ۱۴۱/۳؛ تجارب السلف ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۶۲-۱۶۳، ۱۶۴.
۷۰. رک: سیاست‌نامه بخصوص ۲۶۰-۲۹۸.
۷۱. کتاب النقض ۱۰۵، تألیف عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح سید جلال‌الدین حسینی «محدث»، تهران ۱۳۳۱.
۷۲. سیاست‌نامه ۲۰۳. ۷۳. سیاست‌نامه ۱۲۴.
۷۴. سیاست‌نامه ۲۰۳-۲۰۵. ۷۵. سیاست‌نامه ۲۰۵-۲۰۸.
۷۶. سیاست‌نامه ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴. ۷۷. تاریخ ادبیات در ایران ۱۲۱/۲.
۷۸. سیاست‌نامه ۷۴، ۷۵، ۷۶.
۷۹. رک: فرخی سیستانی ۱۶۸-۱۷۷، تألیف نویسنده این سطور، چاپ مشهد ۱۳۴۱.
۸۰. سیاست‌نامه ۸۱، ۸۲، ۱۴۹. ۸۱. تاریخ ادبیات در ایران، ۱۱۹/۲.
۸۲. سیاست‌نامه ۱۲۲. ۸۳. تجارب السلف ۲۷۸.
۸۴. سیاست‌نامه ۲۳۷. ۸۵. سیاست‌نامه ۲۸.
۸۶. سیاست‌نامه ۱۱۲. ۸۷. سیاست‌نامه ۲۰۲.
۸۸. سیاست‌نامه ۱۹۹؛ نیز رک: ۱۸۹، ۱۹۸. ۸۹. سیاست‌نامه ۳۰۳.
۹۰. سیاست‌نامه ۴. ۹۱. سیاست‌نامه ۱۵۰.
۹۲. سیاست‌نامه ۲۹۸. ۹۳. سیاست‌نامه ۱۷، ۶۱.
۹۴. سیاست‌نامه ۳۲. ۹۵. سیاست‌نامه ۱۸؛ نیز رک: ۲۸.
۹۶. سیاست‌نامه ۵۴. ۹۷. سیاست‌نامه ۱۹-۱۲۰؛ نیز رک: ۲۸.

۹۸. سیاست‌نامه ۴۹.
۹۹. سیاست‌نامه ۵۰.
۱۰۰. سیاست‌نامه ۷۵.
۱۰۱. سیاست‌نامه ۱۹.
۱۰۲. سیاست‌نامه ۳۰۱.
۱۰۳. سیاست‌نامه ۳۰.
۱۰۴. سیاست‌نامه ۲۱۴، ۲۱۸.
۱۰۵. سیاست‌نامه ۲۹، ۳۰.
۱۰۶. سیاست‌نامه ۱۲۶.
۱۰۷. از افادات استاد مجتبی مینوی؛ نیز رک:
- Lambton (Ann. K. S.), *The Evolution of the Iqtā' in Medieval Iran: Iran (Journal) of Persian studies*, Vol. 5, pp. 41-50, 1987.
۱۰۸. سیاست‌نامه ۴۱، آقای مینوی نیز بدین معنی اشاره کرده‌اند.
۱۰۹. سیاست‌نامه ۵۱-۵۲.
۱۱۰. سیاست‌نامه ۵۲.
۱۱۱. سیاست‌نامه ۳۴-۳۶.
۱۱۲. سیاست‌نامه ۵۳.
۱۱۳. سیاست‌نامه ۵۶.
۱۱۴. صاحب برید: رئیس پیکان که مأمور اعلام وقایع شهر به سلطان بود (فرهنگ فارسی).
۱۱۵. سیاست‌نامه ۷۹.
۱۱۶. سیاست‌نامه ۸۰.
۱۱۷. سیاست‌نامه ۸۸-۸۹.
۱۱۸. در باب مشرفان و کار آنان، رک: فرخی سیستانی ۳۲۳.
۱۱۹. سیاست‌نامه ۷۸، ۸۰.
۱۲۰. سیاست‌نامه ۱۶۹.
۱۲۱. سیاست‌نامه ۱۴۵، ۱۴۶.
۱۲۲. سیاست‌نامه ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۱-۲۱۴، استاد مینوی هم این موضوع را مورد بحث قرار داده‌اند.
۱۲۳. سیاست‌نامه ۱۷۹.
۱۲۴. سیاست‌نامه ۱۳۱.
۱۲۵. سیاست‌نامه ۲۲۶-۲۳۵، آقای مینوی نیز بدین معنی پرداخته‌اند.
۱۲۶. سیاست‌نامه ۹۰.
۱۲۷. سیاست‌نامه ۹۱.
۱۲۸. سیاست‌نامه ۱۲۸؛ نیز رک: قابوس‌نامه ۲۳۳، تصحیح نگارنده، تهران ۱۳۴۵.
۱۲۹. سیاست‌نامه ۱۲۶.
۱۳۰. سیاست‌نامه ۲۰۹، استاد مینوی نیز این موضوع را نقل کرده‌اند.
۱۳۱. سیاست‌نامه ۱۱۳، نیز رک: ۱۵۴.
۱۳۲. سیاست‌نامه ۱۵۳.
۱۳۳. سیاست‌نامه ۱۲۶.
۱۳۴. سیاست‌نامه ۱۵۱، نیز رک: ۱۵۳.
۱۳۵. سیاست‌نامه ۱۵۸.
۱۳۶. سیاست‌نامه ۱۶۶، ۱۴.
۱۳۷. سیاست‌نامه ۱۶۲، آقای مینوی نیز بدین موضوع پرداخته‌اند.

۱۳۸. رک: آثارالوزراء ۲۱۴-۲۱. ۱۳۹. آثارالوزراء ۲۱۲، ۲۱۴.
۱۴۰. آثارالوزراء ۲۰۸-۲۰۹. ۱۴۱. نیز رک: دستورالوزراء خوندمیر ۱۶۰-۱۶۱.
۱۴۲. سیاست نامه ۱۱۴. ۱۴۳. سیاست نامه ۱۴.
۱۴۴. آثارالوزراء ۲۱۵-۲۱۶. ۱۴۵. نیز رک: سیاست نامه ۱۲۶.
۱۴۶. مجتبی مینوی. ۱۴۷. سیاست نامه ۲۹۹.
۱۴۸. سیاست نامه ۳۰۵. ۱۴۹. سیاست نامه ۵۶.
۱۵۰. آثارالوزراء ۲۱۵. ۱۵۱. سیاست نامه ۹۳.
۱۵۲. سیاست نامه ۱۱۰. ۱۵۳. سیاست نامه ۱۱۸.
۱۵۴. سیاست نامه ۱۲۵. ۱۵۵. سیاست نامه ۱۶۱.
۱۵۶. سیاست نامه ۱۱۱، آقای مجتبی مینوی هم در این زمینه بحث کرده اند.
۱۵۷. سیاست نامه ۱۲۰. ۱۵۸. سیاست نامه ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴.
۱۵۹. سیاست نامه ۱۳۰. ۱۶۰. سیاست نامه ۹۴.
۱۶۱. سیاست نامه ۳۰۵-۳۰۶. ۱۶۲. سیاست نامه ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷.
۱۶۳. سیاست نامه ۳۰۳. ۱۶۴. سیاست نامه، رک: مقدمه مصحح ۲۱-۲۵.
۱۶۵. سیاست نامه ۲۶. ۱۶۶. سیاست نامه ۶۲-۷۳.
۱۶۷. سیاست نامه ۳۰-۴۰. ۱۶۸. سیاست نامه ۴۱-۵۱.
۱۶۹. سیاست نامه ۵۶-۵۷. ۱۷۰. سیاست نامه ۸۰-۸۸.
۱۷۱. سیاست نامه ۹۰-۹۱. ۱۷۲. سیاست نامه ۹۴-۱۰۴.
۱۷۳. سیاست نامه ۱۹۵-۱۰۹. ۱۷۴. سیاست نامه ۱۶۳-۱۶۴.
۱۷۵. سیاست نامه ۱۶۷. ۱۷۶. سیاست نامه ۱۷۲-۱۷۶.
۱۷۷. سیاست نامه ۱۸۰-۱۸۳. ۱۷۸. سیاست نامه ۱۸۳-۱۸۵.
۱۷۹. سیاست نامه ۱۸۵. ۱۸۰. سیاست نامه ۱۸۵-۱۸۸.
۱۸۱. سیاست نامه ۳۰۲-۳۰۳. ۱۸۲. سیاست نامه ۷۳.
۱۸۳. سبک شناسی ۹۵/۲. ۱۸۴. سیاست نامه ۳۰۷.